



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۹/۰۵/۰۸



ولی احمد نوری

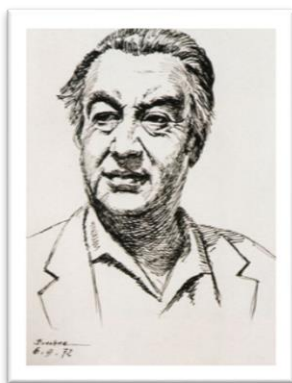
یادی از استاد برش‌نای بزرگ

بزرگواری از دنیای نکویی و هنر، و مکثی بر خاطرات دوران زندگی اش



۲۲ اپریل امسال ۲۰۱۹ میلادی یک صد و دوازدهمین سالگرد تولد استاد عبدالغفور برشنا بود که به یاد بود او و به روان پاک او دعا میکنم. با فکر و یادآوری از این روز تاریخی ترک برش‌نای بزرگ از این جهان و تنها گذاشتن فرهنگیان هنر آرت و تمثیل که همه شاگردان او بودند، مرا در عالم خیال در یک چشم برهم زدن حد اقل شست و چند سال و بیشتر به گذشته های دورم در کابل عزیز، در شهر عروس دل هر افغان بُرد. و سه خاطره ذیقیمت را در دل و دماغ من زنده ساخت.

خاطره اول: در صنف دهم یا یازدهم لیسه افتخار آفرین استقلال بودم و با هوش پریشان و تشویشی که از درک خانه و فامیل داشتم در هر ساعت درسی هوش و گوش من به عوض اینکه متوجه درس و معلم باشد در عالم پریشانی خانواده ام غرق بود. پدر ریش سفیدم بعد از سال ها زندان سردار محمد هاشم خان صدراعظم و سال ها خانه نشینی و نداشتن اجازه کار دچار بحران اقتصادی و با حرمان زندگی بخور و نمیری گذاره می کرد. مادر مسن و سر سفید و مریضم با همه بدبختی های زندگی دست و گریبان بود.



روزی به زیارت میرمن پروین (اولین خواننده زن در افغانستان که روحش شاد و یادش گرامی باد) رفتم تا احوال پدر عزیزش سردار محمد رحیم ضیایی (شیون کابلی) را که پدرم از طریقی بدست آورده بود برایش برسانم. چای سیاه مزه داری برایم انداخت و با جلفوزه و کشمش سبز و نخود مقابلم گذاشت و بسیار با مهربانی به خوردن آن دعوت نمود. از احوال فامیل جويا شد و از پریشانی ما متأثر. به من گفت آقای برشنا را می شناسی؟ گفتم از دور و از ورای امواج رادیو کابل نام شان را شنیده ام. گفت او رئیس رادیو کابل است و رادیو به یک نطق برای پروگرام های صحی که هفته دوبار نشر می شود ضرورت دارد. اگر نزد آقای برشنا بروی ممکن ترا استخدام کند و با معاش آن بتوانی پدر و مادرت را کمک کنی. گفتم من هیچ وقت نطقی نکرده ام صرف در مکتب برای بچه ها شعر خوانده ام و در کنفرانس های مکتب اشتراک کرده گپ زده ام. خلاصه کلام، او مرا تشویق کرد تا نزد جناب استاد برشنا در ریاست رادیو کابل که در آن زمان در پل باغ عمومی بود رفتم و درخواستی تقدیم کردم. بسیار به زودی از طرف جناب برشنا پذیرفته شدم و در یک استودیوی رادیو از من امتحان گرفت و بسیار به مهربانی و بزرگواری فرمود: از عهده این کار برآمده می توانی، صدايت خوب است و تلفظ کلماتت هم بد نیست! ولی باید بدانی که معاش

زیاد نیست. وقتی من از مشکلات خانواده ام حرف زدم در سیمایش حساسیت مخصوصی را احساس کردم. از پدر مرحوم (میرزا سلطان احمد خان) به نکویی یاد کرد و از بعضی حوادث ناگوار تأسف خورد.

بالاخره به اثر توجه و مهربانی جناب استاد برشنا من صاحب یک کار شدم که اولین وظیفه در زندگی ام بود و هیچ وقت این برخورد عالی، مهربانی پدرانه و تشویق های استادانه شان را فراموش نکرده ام و هرگز فراموش نخواهم کرد. و امروز از این فرصت استفاده کرده یاد شان را گرامی میدارم. چه من با تمام روح و جانم بدهکار استاد برشنا هستم و قرضش را باید بپردازم. بهترین ادای حرمت و سپاس من به این بزرگمرد همین است که یادش را در افکار پیر و جوان کشور تازه سازم و به اشتراک تو خواننده عزیز لحظه ای به احترامش هر دو سکوت نمائیم



استاد برشنا با دوستانش در ماسکو

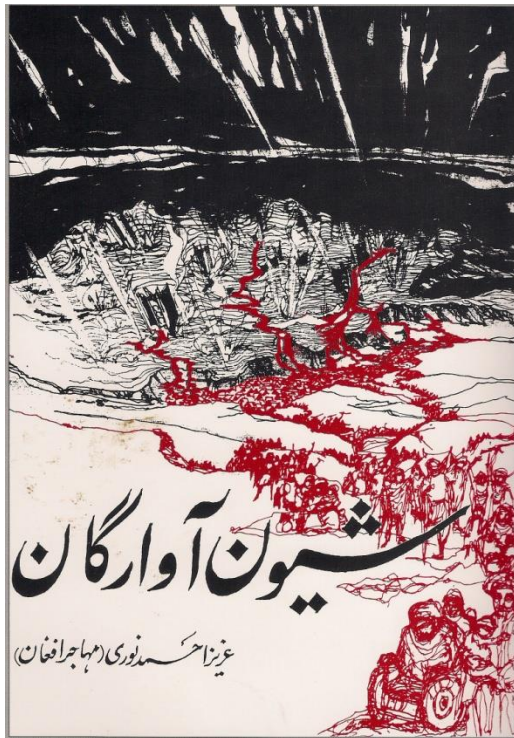
که در دو برهه زمانی با تفاوت سی سال از عکس اول توسط عین عکاس و روزنامه نگار روس در سفارت افغانستان در ماسکو در عین محل و عین موقعیت گرفته شده است.^(۱)

در اینجا دو قطعه عکس بسیار تاریخی استاد بزرگوار عبدالغفور برشنا را با دوستان عزیزش بیاد گرامی اش به نشر می سپارم. شاید برای خوانندگان جالب باشد. دوستان جناب استاد برشنا هرکدام (جنرال عبدالقیوم خان «پدر خانواده قیومی ها در افغانستان» در وسط)، (عبدالحکیم شاه عالمی طرف راست) و (سردار محمد رحیم ضیایی «شیون کابلی» نواسه امیر عبدالرحمن خان ضیاء الملت والدین پادشاه آهنین افغانستان و بنیانگذار افغانستان امروز طرف چپ)

خاطره ثانی و قرضداری دوم: در سال ۱۹۸۰ میلادی هنگام تجاوز وحشیانه و عریان شوروی بر افغانستان و بر سر اقتدار آمدن کمونیستان بیوطن و سوداگر میهن و مسلط شدن شان بر سرنوشت مردم، برادر مرحوم عزیز احمد نوری که نویسنده ملی و صاحب قلم خوبی بود، برای تقویه مقاومت افغانی و افشای جنایات روس های متجاوز و نوکران داخلی شان به سرودن اشعار رزمی و وطنی آغاز نمود و من در ظرف سال های اول جهاد و مقاومت علاوه بر این که هزاران قطعه از این اشعار را با سروده های ملکوتی استاد بزرگ خلیل الله خلیلی "پدر شعر مقاومت" به کمک دوست دانشمند و خوبم دگر جنرال محمد یحیی نوروز که سمت لوی درستیز قوای جهاد افغانستان را در پیشاور به عهده داشت و یک عده دوستان دیگر جهادی به داخل افغانستان و به سنگر های داغ مقاومت می فرستادم، مجموعه این سروده ها را جمع آوری کردم و این مجموعه را به نام «شیون

۱- سردار محمد رحیم ضیایی «شیون کابلی» در ۲۴۰ صفحه تألیف ولی احمد نوری - انتشارات بامیان (انجمن فرهنگ افغانستان) - سال چاپ: خزان ۱۳۸۲ هجری شمسی - اکتوبر ۲۰۰۳ میلادی - شهر لیموژ فرانسه^۱

آوارگان» آماده نشر ساختیم. برای تزئین پشتی این اثر از جناب انجنیر عبدالله برشنا فرزند برومند استاد بزرگ که وارث هنر و فرهنگ پدر است، کمک خواستم تا با استعداد هنری و نقاشی که دارند بعد از مطالعه سروده های متن این مجموعه، مطابق



روحیه فریاد های درونی شاعر و خون جگری که روی این ورق پاره های عطر آگین و دلاویز ریخته است، نقاشی ای که این ناله ها و فریاد های دل خونین شاعر داد و بیداد ملت مظلوم افغانستان را که برای دفاع از استقلال و حراست از تمامیت ارضی کشور شان خون می ریزند بتواند به ملت بزرگ افغان بازگو کند.

خواننده عزیز ترا شاهد می گیرم که من از جناب مهندس شهیر وطن انجنیر عبدالله برشنا و نقاش اشک ها و خون ها یک "هندوکش" بده کارم و یک "سپین غر" سپاسگزار که به ندای من لبیک گفتند و با نقاشی زیباتر از زیبای خود به زیبایی پشتی این مجموعه گلبرگ ها افزودند. خاصاً که این نقاشی که در این عکس زیر می بینید به بسیار توانایی، حکایت از پیکر زخم خورده و بیمار افغانستان میکند و به بیننده ترسیم می نماید که با کودتای ویرانگر و کمونیستی و تجاوز وحشیانه روس، وطنش زیر باران دود و آتش و خون قرار دارد و مردمش با مهاجرت جمعی و ترک خانه و آشیانه شان مثل دریای خون از جسم کشورش به طرف بیرون در جریان است، که از ورای آن جریان مهاجرت سیل آسا و آوارگی مردم ما را با تمام احساس می توان تصور نمود.

در این نقاشی تاریخی و منحصر به فرد چند چیز به وضاحت دیده می شود اول تجاوز و وحشت بر افغانستان را از شمال افغانستان نشان می دهد که با پیشرفته ترین سلاح های کشتار آغاز شده و نزدیک است کمر افغانستان را خم سازد و دوم مهاجرت و هجرت سیل آسای مردم آنرا به خون کشور مقایسه میکند که مانند دریا از پیکرش جاری شده است.^(۲)

نکته سوم و بسیار مهم برای من درام «لالا ملنگ» است که از آن در نوشته داکتر صاحب کاظم و در اکثر نوشته ها در باره استاد برشنای بزرگ یاد شده است. واقعاً که درام های «لالا ملنگ» و «مریض عشق» استاد برشنا در زمره شاهکار های شان محسوب می شود. مخصوصاً کومیدی دراماتیک لالا ملنگ که پیام فقر، پیام پسمانی کشور، پیام بی سوادی مردم و صداها پیام دیگر نارسایی های جامعه را به مردم و زمامداران کشور می رساند و من از سطر سطر و لحظه لحظه اش لذت برده ام و تا امروز که نزدیک هفتاد سال از آن می گذرد هر صحنه آنرا با همه جزئیات آن به تمام وجودم احساس می کنم و هر حرف، هر حرکت و هر اکت هر هنرمند مانند آینه پی در برابر چشمانم ظاهر می شود.

خواننده عزیز حالا فهمیدید که چرا این نوشته داکتر صاحب سید عبدالله کاظم و یادی از برشنای بزرگ و کومیدی دراماتیک «لالا ملنگ» مرا برای سال ها به عقب بُرد و صحنه های زیبا و بی همتای ایام جوانی ام را دوباره زنده ساخت.

درامه لالاملنگ که بعد از آمادگی چندین ماهه توسط هنرمندان بی همتای آن عصر زیر نظر و رهنمایی استادان هنر تمثیل از جمله استاد برشنا آماده نمایش گردید. در ایام فرخنده جشن استقلال افغانستان (اگر سال دقیق آنرا فراموش نکرده باشم) در سال ۱۹۴۸ یا ۱۹۴۹ میلادی - ۱۳۲۷ یا ۱۳۲۸ هجری شمسی درست شصت و چند سال پیش از امروز برای مدت نه روز (از اول

۲- مجموعه «شیون آوارگان» در ۲۵۳ صفحه اثر عزیز احمد نوری - به اهتمام ولی احمد نوری - سال چاپ بهار ۱۳۸۱ هجری شمسی برابر با ۲۰۰۲ میلادی انتشارات بامیان شهر لیموژ فرانسه. فوتو در صفحه بعد.

تا هفتم سنبله ۱۳۲۷ شمسی و روز نهم سنبله تجلیل از روز پشتونستان) سه بار در روز در تیاتر «پوهنی ننداری» که در داخل محوطه لیسه عالی استقلال موقعیت داشت و مربوط وزارت معارف بود توسط هنرمندان محبوب آنوقت که یادشان گرامی باد، بازی شد، اجرای این کومیدی برانزده و موفق نه تنها طرف پسند و استقبال بی نظیر مردم واقع شد بلکه طرف پسند و دلچسپی شخص اول مملکت پادشاه فرهنگ دوست افغانستان اعلیحضرت محمد ظاهر شاه و صدراعظم بزرگ آن سپهسالار معرکه استقلال (شاه محمود جان غازی) که با آوردن آزادی ها خاصناً آزادی مطبوعات و رهایی زندانیان سیاسی و به راه انداختن انتخابات آزاد ولسی جرگه و بناروالی ها، و صدور اجازه تأسیس احزاب سیاسی، مردم نام با افتخار (پدر دیموکراسی افغانستان) را برایش دادند، و با دیدارشان از این درام هنرمندان افغانستان احساس فخر و مباهات کردند و سبب تشویق شان شد.

در تمثیل و نمایش کومیدی دراماتیک «لالاملنگ» نوشته و اثر کم همتای جناب عبدالغفور برشنا که دیکور صحنه های چهارگانه این نمایش را نیز به عهده داشتند و (اگر ذهنم یاری درست دهد) دایرکت مرحوم «جلیا»، هنرمندان آتی نقش داشتند:

**** مرحوم «عبدالرحمن بینا» در نقش لالا ملنگ، ممثل مرکزی داستان**

**** استاد عبدالقیوم بیسد**

**** استاد سائر هراتی**

**** مرحوم محمد اکبر نادم و ابن حقیر ولی احمد نوری در نقش برادران لالاملنگ، که من نقش برادر کوچک و تنبل و مکتب گریز او را ایفا میکردم.**

همچنین با استاد سائر هراتی نقشی هم در یکی از انترکت های این درامه به عهده داشتم. یعنی سائر هراتی نقش یک عریضه نویس بی سواد دهن ولایت کابل را و من نقش یک دهقان بی سواد را که مکتوبی از برادرش از یک ولایت افغانستان گرفته است و برای خواندن و شنیدن آن نزد این عریضه نویس مراجعه می کند که از من هم بیسواد تر بود که با خواندن این مکتوب بینندگان صحنه را به اصطلاح از خنده گرده کفک نمود. جمله اول مکتوب را به شما می گویم که از وراي آن بتوانید اهمیت متن کامل آن مکتوب را حدس بزنید. (این نامه عالی و بی همتای دراماتیک به قلم خود مرحوم سائر هراتی نوشته شده بود). خواندن مکتوب را برای من چنین آغاز کرد:

برادر بزرگوار کورم را کمر بن. مختلفم! که اصل آن چنین بود: برادر بزرگوارم را کمترین مخلصم!

این انترکت برای یازده دقیقه دوام کرد و باور کنید مردم برابر با یازده ساعت خندیدند.

همان طوریکه استاد برشنا در هنر تمثیل ید طولا داشت یکی از خالقین هنر تمثیل در کشور ما بوده است. و اولین اثر مرحوم جناب غفور برشنا توسط شاگردان لیسه نجات در تیاتر آن لیسه بازی شد. این درام به نام «دون کارلوس» (Don Carlos) اثر بسیار معروف ادبی نویسنده بزرگ آلمان در قرن هجده (۱۷۸۷) «فریدریش فون شیلر» بود (Friedrich von Schiller) بود، که با دایرکت و کارگردانی خود جناب برشنا از طرف شاگردان ممتاز صنف دوازدهم لیسه نجات به زبان جرمنی بازی شد.

زیبایی تلفظ و دقت در ادای کلمات و لغات و اصطلاحات آلمانی از طرف متعلمین افغان سبب تعجب و بهت دیپلوماتان سفارتهای جرمنی، اطیش و سویس در کابل و جرمن های بیشمار که در مکاتب نجات و تخنیک عالی و مؤسسات برق و نساجی کابل و سروب و گلپهار مصروف کار بودند، گردید. محصلین لیسه با بازی عالی و موفقانه شان با چکچک های ممتد و صداهای

۳- درام دون کارلوس بین سالهای ۱۸۸۳ و ۱۸۸۷ در پنج اکت توسط فریدریش فون شیلر یکی از نجبای جرمنی نوشته شد و برای بار اول در ۲۹ اگست ۱۸۷۷ در بزرگترین تیاتر همبورک بازی شد که شهرت شیلر را به آسمان ها برد. و در روز ۱۶ اپریل ۲۰۱۳ وقتی من این سطور را برای بار اول می نوشتم این درام معروف دنیایی در اوپرای پاریس بازی می شد

تمجید مدعوین افغان و خارجی بدرقه شدند. سفرای سه کشور آلمانی زبان و معین وزارت معارف افغانستان این موفقیت را به استاد عبدالغفور برشنا و شاگردانی که این درامه را بازی کردند تبریک و تهنیت گفتند.

الحق که این موفقیت و برازندگی استاد عبدالغفور برشنا سبب معرفی بهتر و بیشتر و درخشیدن افزونتر ایشان در جامعه فرهنگی افغان گردید ولی اینرا باید پذیرفت که درامه «لالا ملنگ» او در کابل هنگامه برپا نموده و اسم او را هنوز هم بیشتر بر سر زبان ها انداخت. این درام در ظرف ۹ روز رخصتی جشن استقلال و روز پشتونستان ۲۷ مرتبه بازی شد. یعنی سه نمایش در روز. نمایش اول به ساعت ۳ بعد از ظهر، نمایش دوم بساعت ۶ شام و نمایش سوم به ساعت ۹ شب آغاز می شد و نزدیک ساعت یک شب خلاص می شد. از درامه های دیگری که در همین تیاتر بازی شد و هنگامه برپا کرد درام های «چارکلاه» و «بینوایان» بود که از آثار مرحوم عزیز احمد نوری بودند.

حالا میتوانم به جرئت اظهار نمایم که استاد برشنای بزرگ برای من مانند کوه آسمایی بزرگ بود و هست و من مورچه وار برای یادی از آن بزرگمرد تلاش کردم که امیدوارم مورد قبول روان بزرگش واقع شود.

بیانید پیش ازینکه با هم خداحافظی نمائیم یک آهنگ نهایت زیبای جناب استاد برشنا را با هم بشویم و به روحش درود بفرستیم. یکی از خواندن های استاد برشنا که انتخاب شعر و کمپوز و نواختن هارمونیه همه از شخص خودش بود نه تنها در کابل بلکه در همه افغانستان حتی بیرون از سرحدات کشور هنگامه برپا نمود.

آن شعر، شعر پر تلاطم مرحوم محمد ابراهیم صفا تحت عنوان «من لاله آزادم» است که در طغیان خشونت و خفقان دوره صدارت سردار محمد هاشم خان سروده شده که در مجالس خصوصی کسی جرئت خواندنش را نداشت، ولی استاد برشنای بزرگ آنرا کمپوز میکند و خودش به آواز گیرای خود میخواند و پیامش را به مردم خود میرساند. آن شعر چنین است:

من لاله آزادم

من لاله آزادم ، خود رویم و خود بویم در دشت مکان دارم هم فطرت آهویم

آبم نم باران است، فارغ ز لب جویم تنگ است محیط آنجا درباغ نمی رویم

من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم

از خون رگِ خویشست گر رنگ برخ دارم مشاطه نمی خواهد زیبائی رخسارم

بر ساقه خود ثابت، فارغ ز مددگارم نی در طلب یارم، نی در غم اغیارم

من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم

جوش می مستی بین در چهره گلگونم داغ است نشان عشق در سینه پُرخونم

آزاده و سرمستم خو کرده به هامونم رانده است جنون عشق از شهر به افسونم

من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم

از سعی کسی منت بر خود نپذیرم من قید چمن و گلشن بر خویش نگیرم من

بر فطرت خود نازم وارسته ضمیرم من آزاده برون آیم، آزاده بمیرم من

من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم

از جلوه سبز و سرخ طرح چمنی ریزم گشته ست خُتن صحرا از بوی دلاویزم
 خم می شوم از مستی هر لحظه و می خیزم سر تا به قدم نازم، پا تا به سر انگیزم
 من لاله آزادم، خود رویم و خود بویم

این آهنگ زیبا را با این شعر دل آرا و این آوای ملکوتی به کمک لینک آتی استماع فرمائید:
 من لاله آزادم

<https://www.youtube.com/watch?v=b^۹RIWjjFp-M>

دکمه کنترل را با دست چپ بگیرید و موس تان را بالای لینک بالا ببرید شکل دست را بخود می
 گیرد آنگاه بر آن کلیک کنید!

یک آهنگ بسیار زیبای دیگر از استاد "برشنا" ست به نام «نخل بی ثمرم» که انتخاب شعر و کمپوز آن از خود استاد
 برشنا می باشد (حتی احتمال دارد شعر هم از خودش باشد که سراسر پیام است و درد است و فریاد) و شما می توانید
 به کمک لینک ذیل آنرا بشنوید و حظ ببرید. این آهنگ بسیار سخن ها و پیام ها را از یک دوره خفکان آور افغانستان
 می رساند که زندگی بر جوانان چگونه می گذشت:

درین حدیقه، من آن نخل خشک بی ثمرم که نا امید به سوی بهار می نگرم
 چی سود اگر کمی آزادم از قفس صیاد کنون که سنگ حوادث شکسته بال و پر
 از ما به غیر مشت پری در قفس نمائد صیاد را هنوز دل از جور و کین پُر است
 یک امشبیم، مگذارید دوستان تنها چو شمع نیست امید حیات تا سحرم
 چی جلوه می کنی ای نوبهار در نظرم که خود ز شوق وصالش به عالم دگرم

<http://www.youtube.com/watch?v=PCwFBH\c^۹xk>

در پایان بهترین ستایش و تهنیت خویش را به روان دو استاد و هنرمند بی همتا و جاویدان کشور، جناب مرحوم استاد قاسم افغان
 و استاد مرحوم غلام محمد میمنگی می فرستم و به آنها مباحثات می کنم که هنرمند بزرگی چون برشنای بزرگ را به جامعه
 افغان و کشور بزرگ افغانستان پرورده اند. چه تمام افتخارات هنر آواز خوانی و دانش موسیقی مرحوم برشنا از اثر استادی و
 رهنمایی استاد قاسم افغان و تمام افتخارات هنر نقاشی استاد برشنا مرهون استادی و رهنمایی های نقاش بزرگ افغانستان استاد
 غلام محمد میمنگی می باشد.

یک خواهش از خوانندگان این سطور!
 اگر شاعر شعر بالا (درین حدیقه، من آن نخل خشک بی ثمرم * * * که نا امید به سوی بهار می نگرم) را می شناسید بی اندازه
 ممنون می شوم که اسم او را در دریچه نظرات برابم بنویسید.



تذکر:

هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمتهای قبلی "افغانستان گلستان اقوام" و مطالب دیگر این نویسنده (ولی احمد نوری) را هم
 مطالعه کنند، با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، در صفحه مقالات میتوانند به فهرست "آرشیف" وی رهنمائی شوند!

یادی از هنرمند کم همتای افغان استاد برشنای بزرگ
 walinouri_yaadey_az_breshnaaye_bozorg_۲۰۱۹.pdf